

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Economic

اقتصادی

فرستنده: جهانگیر محبی

خسرو صادقی بروجنی

۲۱ می ۲۰۱۱

تقدیر نا مشترک مسافران تایتانیک

«آگوست استریندبری»، نویسنده سوئدنی، به روشی بسیار ساده و روشن، شیوه استثمار توسط سرمایه‌داران را این چنین تشریح می‌کند:

"- اونجا به اون مرده چی گفتی؟

- بهش گفتم که او باید تندتر کار کنه.

- چه کسی این حق رو به شما داده که به اون دستور بدی؟

- حقوق اونو من میدم.

- چقدر بهش حقوق میدی؟

- روزی ۱۰ کرون.

- پولی رو که به اون میدی از کجا میاری؟

- من سنگ می فروشم.

- چه کسی این سنگارو برات میشکونه؟

- اون انجام میده.

- در روز چه مقدار سنگ برات میشکونه؟

- اوی، تو عرض روز مقدار زیادی سنگ میشکونه.

- چقدر شما برای این کار میگیری؟

- تقریباً ۵۰ کرون.

- پس دیگه این اونه که ۴۰ کرون میده، به خاطر این که شما فقط دور و بر پرسه میزنی و به اون دستور میدی که سریعتر کار کنه.

- بله، ولی مالک ابزار کار و ماشین‌ها من هستم.

- چطوری صاحب اونا شدی؟

- من سنگ‌ها را فروختم و اونقدر پول گرفتم که تونستم باهاشون ابزار و ماشین آلات بخرم.

- چه کسی سنگ‌ها را شکونده بود؟

- ساکت شو، احمق! (۱)

آنچه "استریندبری" روایت می‌کند لب کلام آن چیزی است که مارکس با زبانی نه در خور قصه‌پردازی بلکه با تبیینات علمی در آثار خود اثبات کرده است:

منشأ «سرمایه» ضد آن یعنی «کار» است. این تضاد کار- سرمایه و این‌که طرف کار هر چه کمتر «باشد» و بیشتر از هستی انسانی خود دست بکشد، سود سرمایه فزون‌تر می‌شود، پایه منطق نظام سرمایه‌داری است. جوابی که فرد پرسش‌گر در داستان "استریندبری" دریافت می‌کند (ساکت شو، احمق!) استعاره‌ای از جوابی است که افراد و گروه‌هایی که نظم حاکم سرمایه‌داری را به نبرد می‌طلبند و منطق آنان را نقد می‌کنند دریافت می‌کنند.

احمقانی که به جای لاس زدن با روزمرگی خود و لذت بردن از آن، خطر اخراج و احطار و بیکاری و تبعید و مهاجرت اجباری را به جان می‌خرند تا سرشت انسانی خود را بروزی بایسته داده باشند. از این حیث احمق و دیوانه اند که با اکثریتی که تسلیم روابط و مناسبات موجود می‌شوند، مرزبندی دارند و همچون آن‌ها روال تکراری و نیندیشیده روزمره را ادامه نمی‌دهند و مناسبات شعور متعارف (بی شعوری حاکم) را به هم می‌ریزد! کسانی که به تعبیر کانت در شعار روشنگری، دلیرند در به کارگیری از فهم خویش (۲) و تفکر انتقادی خویش را همچون نشئگانی سرمست به عمود خیمه اندیشه وا نمی‌گذارند و «اندیشیدن» را به مرخصی گسیل نمی‌کنند، رنجش را متحمل می‌شوند و به اندیشیدن خطر می‌کنند.

در برابر این عده کسانی قرار دارند که با ساده انگاری خاص خود جهان پیرامون خود را چنین تفسیر می‌کنند که عده‌ای به یاری نیروی هوش و ذکاوت و سخت کوشی خود به مدارج بالا نائل گشته اند و حق سروری و رهبری بر دیگران را دارند. چنین آموزه‌هایی هر روزه در کلاس‌های درس دانشگاه‌ها به دانشجویان حقنه می‌شود: جوامع امروز «جوامع دانائی محور» و «دانش بنیان» (Knowledge-based Society) هستند. Knowledge is Power شعار چنین جوامعی است. سر آمد بودن دیگر از روابط قدرت نشأت گرفته از تضاد کار و سرمایه حاصل نمی‌شود بلکه آن که سر آمد است به مدد دانسته‌های خویش به سرآمدی نائل آمده است. با خدماتی شدن جوامع جدید صحبت از «کار» و «سرمایه» و تضاد میان آن‌ها منسوخ گشته است و هر آن چه هست دانائی است و جایگاهی که افراد در رده‌بندی دانائی دارند.

آنان که سرآمد هستند به یاری قوای فکری و خلاقه خویش دست به ابتکارات نوین می‌زنند و به جای عنوان سرمایه‌دار شایسته دریافت عنوان محترمانه‌تر و کم‌خطرتری چون «کار آفرین» هستند. اینان با خلاقیت و ذکاوت و هوشمندی فردی «اشتغال زائی» می‌کنند و برای نیروی کار جامعه ایجاد شغل می‌کنند! چنین است که کارآفرینی از رشته‌های نوینی است که باید در دانشگاه‌های ریز و درست آموزش داده شود.

در این چهارچوب نظری «فرد» منتزع از ساختار سیاسی- اقتصادی پنداشته می‌شود و موفقیت‌ها و شکست‌های او حاصل ابتکارات یا اشتباهات شخصی اوست. به بیان پیر بوردیو: «برندگان» و «بازندگان»، اشرافیت، آنان که اشراف دولتی می‌نامیم، به دیگر سخن کسانی که همه ویژگی‌های اشرافیت را به معنای قرون وسطایی آن دارند و اقتدارشان مدیون تحصیلاتشان، یا بنا به دیدگاه خودشان، هوشمندی‌ای است که آن را موهبتی آسمانی می‌دانند؛ حال آن‌که می‌دانیم در جهان واقعیت، این امکان را جامعه توزیع می‌کند و نابرابری در هوشمندی از نابرابری اجتماعی است. ایدئولوژی توانائی و کارآمدی به خوبی ضدیتی را توجیه می‌کند که تقریباً همانند ضدیت میان اربابان و

برندگان است. در یک سو شهروندانی کاملند که توانائی‌ها و فعالیت‌هایی با دستمزد بالا و بسیار نادر دارند؛ چنان که می‌توانند کارفرماهای خود را خود برگزینند (حال آن‌که دیگران را در بهترین حالت کارفرمایان برمی‌گزینند) و می‌توانند در بازار بین‌المللی کاری با درآمد بسیار بالا داشته باشند. آن‌گاه در سوی دیگر توده بزرگی از کسانی که محکومند کارهای حاشیئیی داشته باشند یا بیکار باشند» (۳) این اکثریت عظیم که تولیدکنندگان اصلی سرمایه هستند در چند دهه اخیر و در دوران هژمونی نئولیبرالیسم که هارترین و ولنگارترین نوع سرمایه‌داری تاکنون موجود است همواره سطح درآمد ثابت و رو به تنزلی داشته‌اند. در صورتی که اقلیتی که کنترل و هدایت مکانیزم و ساز و کار سرمایه را بر عهده دارند همواره از سودهای کلان بهره‌مند گشته‌اند.

در قسمتی از فیلم «تایتانیک» (۱۹۹۷) ساخته جیمز کامرون وقتی کشتی با کوه یخ برخورد می‌کند و در حال غرق شدن است، انبوه مسافران کشتی سراسیمه و مضطرب مشغول سوار شدن به قایق‌های نجات هستند. انبوهی و ازدحام مسافران مضطربی که سعی می‌کنند جان خود را نجات دهند باعث می‌شود طبقه‌بندی (Classification) مسافران به این اساس که اتاقی گران قیمت و لوکس و رو به دریا کرایه کرده‌اند (First Class) و یا دهمه‌ای تنگ و تاریک مجاور موتورخانه کشتی، به هم بریزد و فقیر و غنی در این «بحران» در کنار هم قرار بگیرند و پیشامد مشترکی را تجربه کنند. هنگامی که مسافران درجه چندم کشتی در حال سوار شدن به قایق‌های نجات هستند گفت و گوئی بین مادر رُز که زنی متمول و از طبقات بالای جامعه محسوب می‌شود، رُز و نامزد اشرافی او در می‌گیرد:

- مادر رُز: چرا در سوار شدن به قایق‌های نجات درجه بندی مسافران رعایت نمی‌شود؟

- رُز: خفه شو مادر! نصف مسافران کشتی خواهند مرد.

- نامزد رُز: نصف بی ارزش کشتی!

تعبیر «کشتی» و یا «قطاری سریع السیر» که همگان ناگزیر به سوار شدن به آن هستند و گر نه از قافله تمدن عقب خواهند ماند، به این قصد که اجتناب ناپذیری روند کنونی را نشان دهند بارها در کلام مدافعان گلوبالیزیشن (۴) به کار رفته است.

«جهانی شدن واقعی عینی است که بر این حقیقت تأکید می‌ورزد، که همه ما مسافران یک کشتی - یعنی جهانی که در آن زندگی می‌کنیم - هستیم. اما، مسافران این کشتی تحت شرایط بسیار متفاوتی سفر می‌کنند. اقلیت ناچیزی در کابین‌های لوکس، که مجهز به اینترنت و تلفن‌های موبایل و امکان دسترسی به شبکه‌های ارتباطات جهانی است، سفر می‌کنند. آنها از رژیم غذایی بسیار موزون و مغذی فراوان و همچنین از منابع آب تمیز برخوردارند. آنها به مراقبت‌های پیچیده پزشکی و به فرهنگ دسترسی دارند.

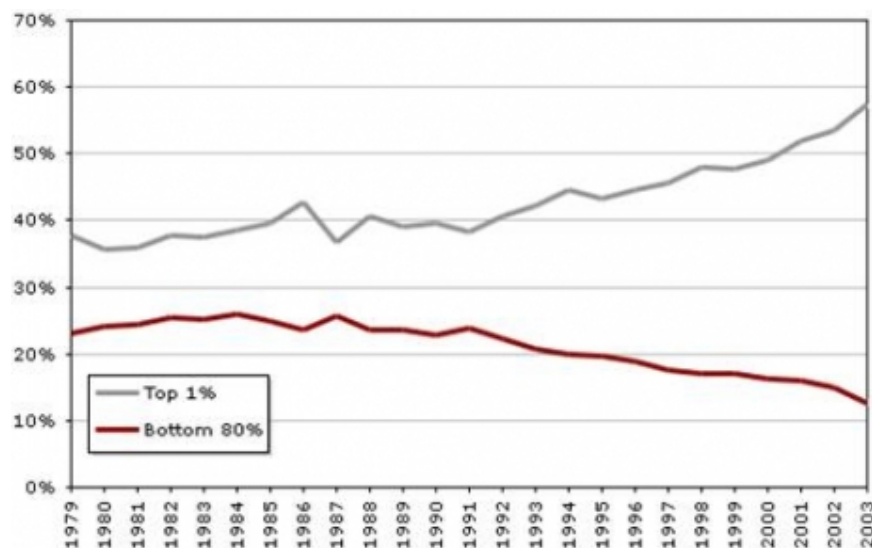
اکثریت عظیم رنج دیده، اما در شرایطی مسافرت می‌کنند که شباهت به تجارت وحشتناک برده از افریقا به مستعمرات گذشته در امریکا دارد. ۸۵ درصد مسافران این کشتی، در گوشه کثیفی از آن اسکان داده شده است، از گرسنگی و بیماری و درماندگی رنج می‌برند. بدیهی است که این کشتی بیشتر از آن بی عدالتی حمل می‌کند، که بتواند شناور باقی بماند. این کشتی مسیری آن‌چنان غیر منطقی و بی معنائی را طی می‌کند، که نمی‌تواند به بندر امنی برسد. به نظر می‌رسد که مقرر است این کشتی با یک کوه یخ شناور تصادم بکند. اگر چنین اتفاقی بیفتد، ما همه با آن غرق خواهیم شد.» (۵)

گوینده این جملات بی شک همچون هر منتقد رادیکال دیگری با عناوینی چون «بدبین»، «غیر علمی»، «شعاری» و «ایدئولوژیک» خطاب یا بهتر بگوئیم متهم خواهد شد و در سایه اندیشه‌های مد روز ضد ایدئولوژی، ایدئولوژیک‌ترین اندیشه‌های ضد انسانی را که علمی پنداشته می‌شوند به اذهان حقنه می‌کنند. چالش این نظرات با

این سؤال روبرو می‌شود که «به جز روند کنونی چه روند دیگری می‌تواند وجود داشته باشد؟». اغلب جواب این سؤال از قبل در ذهن پرسشگر موجود است و هدف از طرح آن بدیهی جلوه دادن طرح موجود و ناممکن جلوه دادن گزینه‌های دیگر می‌باشد.

اما برای رفع اتهام از این القاب که هر یک برای بی اعتبار شدن در عرصه نظر کفایت می‌کند، تنها اشاره‌ای سر دستی به آمار می‌تواند محکی بر اثبات یا رد نظر منتقدان رادیکال باشد. به این منظور فقط نیاز نیست به آمار جهانی و مقایسه‌ای میان مناطق توسعه یافته و در حال توسعه و توسعه نیافته جهان ارجاع داده شود و از افزایش شکاف نابرابری میان آن‌ها صحبت کرد. برای شناخت کل سیستم موجود می‌توان به قلب این سیستم و نظامی که پشیرفته‌ترین مناسبات سرمایه‌داری در آن جاری است، رجوع کرد.

نمودار شماره (۱) سهم درآمد کسب شده توسط یک درصد ثروتمندترین قشر جامعه آمریکا و هشتاد درصد پائینی جامعه آمریکا را مقایسه می‌کند. همچنان که از نمودار بر می‌آید، علی‌رغم اختلاف جمعیتی فاحشی که میان این دو گروه وجود دارد. سهم درآمد یک درصد بالایی که دارای جمعیت بسیار کمتری می‌باشد روند عموماً صعودی را طی کرده است و در برابر آن اقشار وسیعی از مردم که ۸۰ درصد بقیه جامعه آمریکا را تشکیل می‌دهند، هر ساله سهم درآمد کمتری نصیبشان شده است. همچنین شکاف بین این دو دسته از سال‌های منتهی به ۱۹۹۰ که سال فروپاشی بلوک شرق و تک قطبی شدن جهان است افزایش یافته است. این روند مهر تأییدی بر این ادعا است که فروپاشی بلوک شرق به عنوان بلوکی که در تضاد میان کار و سرمایه، مدعی حمایت از «کار» بود و ظهور جهان تک قطبی از پس جنگ سرد، نه تنها پیوندی عملی با ظهور نئولیبرالیسم جهانی، اندیشه گلوبالیزیشن جدید و افزایش فشار بر نیروی کار جهانی دارد، بلکه در محدوده ملی کشورهای سرمایه‌داری مرکز نیز تضاد کار-سرمایه را فزونی بخشیده است. این تطابق‌های تاریخی باعث می‌شود در رأی و نظر مبلغان جهانی شدن به شکل پروسه‌ای فاقد سوژه در پویش تاریخی شک کرد.



نمودار (۱): مقایسه سهم درآمد کسب شده توسط یک درصد بالایی و ۸۰ درصد پائینی اقشار جامعه آمریکا

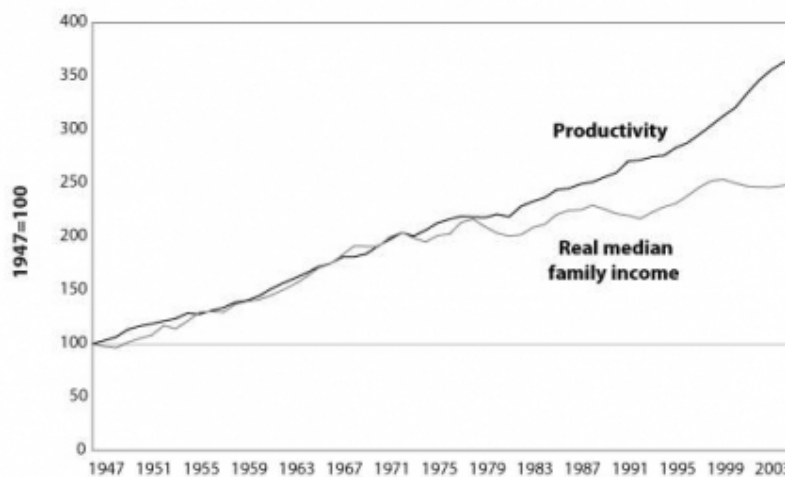
(۶) (۱۹۷۹-۲۰۰۳)

این شکاف روز افزون میان قشر بالایی جامعه و اقشار پائینی جامعه در مبنای نظری نئولیبرالیسم که بر پایه نوعی نئوداروینیسم اجتماعی پی‌ریزی شده است، به کوشائی و فعالیت خلاقانه بالایی‌ها و کاهلی پائینی‌ها ممکن است

تعبیر شود. در رویکرد نیوداروینیستی حاکم که در مثال فیلم تایتانیک عنوان شد فقط بالائی‌ها شایسته ارتقای کیفیت زندگی‌شان هستند و پائینی‌ها توده‌های کار کنی را تشکیل می‌دهند که بخش بی ارزش کشتی ترقی و پیشرفت را تشکیل می‌دهند. از این رو اگر بحرانی رخ دهد و بسیاری از آنان هستی و زندگی خود را بر باد دادند عاقلانه‌ترین کار در منطق نئولیبرالیسم، یاری رساندن دولت به لایه‌های بالائی جامعه و نخبگان کارآفرینی است که هیچ‌گاه عملکرد بیشینه خواهانه آن‌ها علت بحرات عنوان نمی‌شود (آن‌چنان که در بحران اقتصادی اخیر امریکا دولت به یاری سرمایه‌داران و بانکداران شتافت و روزنامه اکونومیست در ۱۸ اکتبر ۲۰۰۸ به درستی نوشت:

«چرا دولت (امریکا) برای نجات کارکنان مورگان استانی (Stanley Morgan) که ۴۵ هزار نفرند و درآمدهای خوبی نیز دارند ده میلیارد دلار از جیب مالیات‌دهندگان پرداخت می‌کند اما به جنرال موتورز که ۲۶۶ هزار کارگر دارد رقمی تعلق نمی‌گیرد؟»). این چنین است که کمک مستقیم به آن «نصف بی ارزش» که در جامعه امریکا بیش از هشتاد درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند در اولویت برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی قرار ندارد. اما در ردّ ادعاهای نیوداروینیستی- نئولیبرالیستی حاکم و همچنین در جواب به کسانی که مرگ تضاد کار و سرمایه را در دوران جامعه دانائی محور اعلام می‌دارند نمودار شماره (۲) قادر است کذب بودن این ادعاها را اثبات کند. در این نمودار نیز همچون نمودار شماره (۱) ارتباط معناداری میان مقطع زمانی رواج نئولیبرالیسم و ایدئولوژی جهانی‌سازی به عنوان گفتمان‌های مسلط سرمایه‌داری و افزایش فشار بر نیروی کار وجود دارد. این نمودار نشان می‌دهد بهره‌وری نیروی کار (Productivity) و میانگین واقعی درآمد خانوار (median family Real income) تا سال‌های میانی دهه ۷۰ تقریباً هم پای هم افزایش یافته بود، اما شکاف میان این دو در سال‌های پس از آن بیشتر شده است.

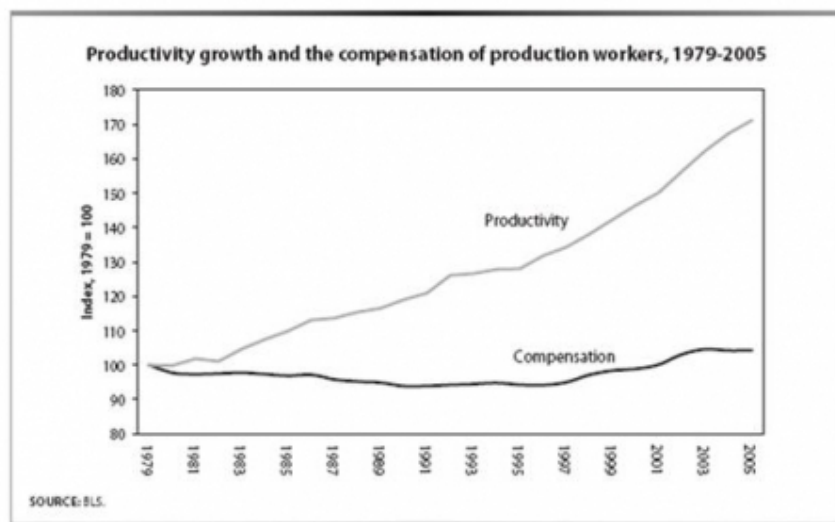
Productivity and real median family income growth, 1947-2006



Source: Authors' analysis of U.S. Census Bureau and U.S. Bureau of Labor Statistics data.

نمودار (۲): مقایسه رشد بهره‌وری و میانگین واقعی درآمد خانوارهای امریکا (۱۹۴۷-۲۰۰۳) (۷)

همچنین نمودار شماره (۳) که به مقایسه میان بهروری و مزد و مزایای کارگران تولیدی در سال‌های (۲۰۰۵-۱۹۷۹) می‌پردازد، نشان می‌دهد که علی‌رغم رشد صعودی و مداوم میزان بهروری کارگران، مزد و مزایای آنان یا ثابت و یا در مقایسه با بهروری رشد بسیار کمی داشته است.



نمودار (۳): مقایسه رشد بهروری و مزد و مزایای کارگران تولیدی در امریکا (۱۹۷۹-۲۰۰۵) (۹)
 «جولیت شور» استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد در کتاب «امریکائی خسته» که در ۱۹۹۲ منتشر شد و به دلیل افشای بسیاری از حقایق خشم گروه بزرگی از گردانندگان و نظریه‌پردازان نظام سرمایه‌داری را برانگیخت، معتقد است:

«کاهش ساعات فراغت امریکائیان تناقض شدیدی با افزایش سریع و همزمان بهروری از کار دارد. بهروری کار نشان‌دهنده مقدار کار و خدماتی است که هر کارگر می‌تواند در واحد زمان تولید کند. با افزایش بهروری کار یک کارگر می‌تواند همان مقدار کالا و خدمات را در زمان کوتاه‌تری تولید کند و یا می‌تواند با همان ساعات کار پیشین کالاهای بیشتری تولید کند. هر زمان که بهروری کار افزایش یابد این امکان به وجود می‌آید که انسانها ساعات کمتری کار کنند و یا اگر ساعات کارشان ثابت بماند، مزد بیشتری دریافت کنند.

از سال ۱۹۹۰، ما توان آن را داشته‌ایم که با صرف نیمی از ساعات کار سال ۱۹۴۸ مقدار کالا و خدماتی به اندازه آن سال تولید کنیم. بدین ترتیب اکنون می‌توانیم ساعات کار را از ۸ ساعت به ۴ ساعت در روز کاهش دهیم و یا شش ماه در سال تعطیلی و استراحت (با مزد) داشته باشیم. این مسأله می‌تواند غیر قابل باور به نظر رسد، اما محاسبه ساده و نتیجه‌گریز ناپذیر افزایش بهروری چیزی جز این نیست." (۹)

جولیت شور در پژوهش خود نشان می‌دهد: «نان آور خانواده اکنون برای رسیدن به سطح زندگی سال ۱۹۷۳ باید ۲۴۵ ساعت (بیش از ۶ هفته) در سال بیشتر کار کند». او همچنین نشان می‌دهد که علی‌رغم پیشرفت شگفت‌انگیز تکنولوژی، ساعات کار خانگی برای زنان در ۵۰ سال اخیر تقریباً ثابت مانده است. «

این نوع نمودارها که بر افزایش روز افزون نابرابری و شکاف فزاینده کار و سرمایه دلالت دارند، کم نیستند. اما علی‌رغم این واقعیات کمتر صدای اعتراضی به گوش می‌رسد. تحلیل این روند، نیاز به بررسی عوامل گوناگونی دارد که فقط شامل عوامل عینی و مادی نیست. بلکه فرهنگ سرمایه‌داری که امروز به شکل امر بدیهی اذهان توده‌ها در آمده است جوابگوی انفعال و بی‌عملی حاکم خواهد بود.

نظام سرمایه‌داری همسو با استثمار آشکار و پنهان، فرهنگی را رواج می‌دهد که مناسبات آن را باز تولید کند. از این رو چه بسا برای بسیاری از زحمتکشان و نیروی کار جامعه که تولیدکنندگان واقعی کالا و خدمات هستند مناسبات حاکم و کنترل و هدایت مناسبات تولید و قدرت در جامعه توسط سرمایه‌امری بدیهی جلوه نماید که بدیل نوینی برای آن قابل تصور نیست. (۸) تغییر این نگرش و ترویج نگاهی نو به مسائل گوناگون، از مباحث هستی‌شناسانه و معرفتی تا بحث‌های عینی‌تر و مادی‌تر، نیاز به عملیاتی شدن مباحث تئوریک صرف و کارهای میدانی مدام در میان این اقشار و طبقات دارد که بایستی هدف مشترک فعالان اجتماعی و کارگری قرار گیرد. باید به این امر اعتقاد راسخ داشت که هیچ تحول سیاسی و اقتصادی بدون وجود یک نگرش نوین اجتماعی و فرهنگی ایجاد نخواهد شد و یا پس از مدتی به شکست خواهد انجامید.

پی‌نوشت:

- ۱- آگوست استریندبری در کتاب «اسرار سرمایه‌داری».
- ۲- کانت: «دلیر باش در به کار گرفتن فهم خویش» این است شعار روشنگری، در مقاله «در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟»، در کتاب «روشنگری چیست؟»، گردآورنده: ارهارد بار، ترجمه سیروس آریانپور، نشر آگه، چاپ اول (ویراست دوم)، ۱۳۸۶
- ۳- بوردیو، پیر (۱۳۸۷). گفتارهایی دربارهٔ ایستادگی در برابر نئولیبرالیسم، علیرضا پلاسید، تهران، چاپ اول، نشر اختران.
- ۴- از اصطلاح «گلوبالیزیشن» (Globalization) دو تعبیر کاملاً متفاوت می‌توان داشت. در حالی که مدافعان آن همچون کشورهای مرکز سرمایه‌داری و نهادهای جهانی از روندی خود به به خودی و اجتناب ناپذیر و در حال شدن (جهانی شدن) سخن می‌گویند، به باور منتقدان بیش از آن‌که روندی در حال «شدن» باشد معطوف به اراده و اهداف خاص فاعلان آن است (جهانی سازی).
- ۵- سخنرانی فیدل کاسترو در اجلاس گروه ۷۷ در هاوانا (۲۰۰۰).
- ۶- Henwood, Doug (۲۰۱۰). The Productivity Squeeze, <http://www.socialistpartynyc.blogspot.com/۲۰۱۰/۰۵/productivity-squeeze.html>.
- ۷- Shapiro, I & Friedman, J. (۲۰۰۶). New, Unnoticed CBO Data Show Capital Income Has Become Much More Concentrated at the Top. Washington, DC: Center on Budget and Policy Priorities.
- ۸- نگارنده پیش از این در مقاله «سرمایه‌داری و تولید رضایت؛ واقعین باش، زندگی همین است که هست!» به اجمال به مشخصه‌های فرهنگ مذکور پرداخته است. <http://khosrosadeghi.com/doc۱۰>.
- ۹- Mishel, Lawrence (۲۰۰۷). Globalization that works for working Americans, http://www.epi.org/publications/entry/webfeatures_viewpoints_globalization_works_all/.
- ۱۰- محیط، مرتضی (۱۳۷۳). چه خواهد شد؟ (بحران آرام جهانی و آینده آن)، چاپ اول، هامبورگ: سنبله، ص ۴۴.

یکشنبه، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۰